

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که تا حالا در باب حجیت مطرح شد که إن شا الله باید جمع و جورش بکنیم این جا رسید که اصولا معنای حجیت روی این مبانی و روی جمله ای از مبانی به نحوی اگر می خواهد چیزی را حجت بدهد تاثیرگذار باشد که وجوهش گفته شد، البته تا این جا زاویه بحث بیشتر روی مسئله امکان بود که آیا امکان دارد یا نه و علی تقدیر امکان چه باشد. در مباحث حجیت که در دنیای اسلام مطرح شده تمامش از این زاویه نیست که الان مطرح کردیم چون یک نحوه از حجیتی که مطرح است در میان علمای اسلام، حجیت به نحو تعبد و در آن تعبد دیگر این خصوصیتی که عرض کردیم وجود ندارد یعنی آن اصلا این نکات را که حالا جبران شده، جبران نشده، چه مصلحتی بوده این نکات را در نظر نمی گیرد بلکه اصولا در این حجیت به خلاف این تصویری که ما الان کردیم در مطلق امور بحث شده مثلا اهل سنت که معروفشان قائل هستند به این که آیه نبأ دلالت بر حجیت خبر عدل می کند با آن تقریر هایی که گفته شد، خوب دقت بکنید، خبر عدل را حجت تعبدی می دانند، دیگر این نکاتی را که ما الان بررسی کردیم مورد نظرشان نیست تا آن جایی که من می دانم، ممکن است بعضی هایشان تحلیل هایی بدهند، ارائه بدهند و نتیجه بگیرند اما ظاهر عبارتشان تا آن جایی که من الان در ذهنم است یک نوع حجیت مطلق است نه خصوص اعتبارات قانونی، کسی که با مصادر اهل سنت در قرن سوم و چهارم، حتی تا یک حدی اواخر قرن دوم آشنا باشد کاملا می داند که تمام مطالب را با خبر نقل می کردند یعنی به طریق سند می آوردند، حتی شعر هم مثلا که این شعر مال فلانی است، این شعر مال کیست، معنای لغوی، برای معنای لغوی هم سند داشتند حدّثنی فلان با این که این معنای شعر این است یا قائل این است یا مرادش این است، برای شعر و لغت و تاریخ و برای تمام این ها سند را بررسی می کردند، شما نگاه بکنید و انصافا هم خیلی زحمت کشیدند مخصوصا کسانی که در طول زندگی مجبور بودند که اسانید امور متعدد، طبی، غیر طبی، فقهی، اصولی، عقائدی، تاریخی، اخلاقی، تفسیری، تمام این ها را به اصطلاح حفظ می کردند، مثلا آن

چه که از مجاهد در تفسیر آیات نقل شده مجموعاً مثلاً به چهار سند یا پنج سند این ها را تحقیق و تنقیح می کردند، مجموعه اسانیدی که، این نوشته هم شده، فرض کنید به تفسیر ابن عباس بر می گردد، این ها را مرتب کردند، منظم کردند. غرض آن بحثی را که ما در آن جا می بینیم مثل این بحثی که الان گفتم اختصاص به فقه ندارد، به اعتبارات قانونی ندارد، عام است شامل لغت و تاریخ و فرهنگ و اخلاق و تفسیر و عقاید و اصول فقه، در همه مراتب و در همه مراتب هم همین نکته سندی را بررسی می کردند حتی مثلاً فلان قول را فرض کنید به فلان صحابه یا تابعی یا فقیه نسبت می دادند، می گفتند بله قد رووا عن این صحابی، بوجه صحیح به این که ایشان گفته، بوجه لا یصح که ایشان این جور گفته، دقت بفرمایید این نکته اش این است که آن جا معتقدند که ما یک تعبد داریم از طرف شارع مقدس که عدل هر چه گفت آن را قبول بکنیم، در زمینه خودش، حالا طب است طب باشد، این تصویری بود که در آن جا بود، آن وقت در این تصور دیگری که این جا الان مطرح کرده، آن یک تصور بود، این که ما می گوئیم سند صحیح را در طب بکار نبرید و این تصویری بود که تا حالا مطرح کردیم که در اعتبارات قانونی، جعل حجیت معنا ندارد، در آن ها هم جعل حجیت نیست، واقع گرایی است، این یک تصور دیگری بود، آن تصور می گوید نه اولاً حجیت را مخصوصاً آن ها که قائل به این حرف ها نیستند، می گویند حالا فرض کنید عقل بشری گفت مستحیل است خداوند انجام داد، خداوند قادر بر مستحیل است، آن ها یک تصور خاصی را دارند و لذا دقت بکنید این بحثی را که ما در این جا مطرح کردیم به این معنا بود که در اعتبارات قانونی چکار بکنیم، آن هایی که قائل به تعبد اند مطلقاً قائل اند، احتیاج به اعتبارات قانونی ندارند کما این که عده ای از اصحاب ما، اخباری ها معتقدند هر خبری که در یکی از کتب مشهور شیعه باشد حجت است، عرض کردم مبنای اخباری ها در حجیت خبر این است، لازم نیست سندش معتبر باشد، عمده به اصطلاح بنده بحث های فهرستی است، بحث این است که آن مصدری که نقل کرده اگر مصدر مشهوری باشد، مراد از مصدر مشهور یعنی مصدری باشد که افراد به ایشان نسبت دادند، مثلاً حالا اختصاص معلوم نیست مال شیخ مفید باشد مثلاً اما امالی صدوق، امالی شیخ مفید، امالی شیخ طوسی این ها کتاب هایی است که نسبت داده شده و درست هم هست و ضبط هم شده، قابل قبول است، اصطلاحاً مراد از مصدر مشهور مرادشان این است و البته خب طبیعتاً گاهی کم و زیاد می شود مثلاً خود صاحب وسائل از

.....

کتاب تحف العقول نقل می کند با این که مصدر مشهوری نیست، این وقتی می گوئیم مبنا این است این نیست که تمام مواردی را که گفته روی مبنای خودش درست است، اجمالا مبنایشان این است و نکته اش این همان حدیثی است که از امام جواد سلام الله علیه نقل کردیم، خب طبیعتا آن هم تعبد است، می گوید اصحاب ما تقیه شدید بود، کتب را دفن کردند، ما حالا از زیرزمین در می آوریم یعنی بدون اجازه، بدون سند، بدون اسناد مثلا می گوئیم آقای زراره این جور نقل کرد در کتاب زراره، البته زراره کتاب نداشت، فرض کنید در کتاب محمد ان مسلم این طور است، آیا ما نقل بکنیم از این کتب بدون اجازه، بدون سند؟ فرمودند به این که فقال علیه السلام حدثوا بها فإنها حق، حدثوا بها اجازه دادند، آن وقت نکته اش اینها حق است، این اینها حق یعنی این ها مطابق با واقع اند، ظاهرا دیگر، نه مراد مطابقت با واقع به لحاظ نوشتار هایی است، ظاهرا مراد با مطابقت با واقع به لحاظ اسناد به مولفش است، فإنها حق یعنی واقعا اصحاب در تقیه بودند و شدید بوده و در شرایط معین کتاب را دفن کردند، شما می توانید نقل بکنید، حدثوا بها فإنها حق، حقیقتش به این لحاظ است، این فإنها حق هم کاملا نشان می دهد که در این جا مطلب طریقت است یعنی واقع را دیده، این واقعیت را ملاحظه کرده، همان نکته طریقت که من عرض کردم، واقع را دیده و امام می فرماید که این مطلب، البته روایت به لحاظ سندی مشکل دارد، تصدیقش هم فوق العاده مشکل است یعنی فوق العاده سخت است که مخصوصا اگر خدای ناکرده حدثوا بها را به صورت حدثنی بگیریم چون عرض کردم کتابی که به نحو وجاده بود بیشتر به نحو أنا أنا حدیث نقل می کردند، فرض کنید محمد ابن سنان کتاب یک نفر مفضل را دیده می گفته عن مفضل اما بعضی ها هم اجازه می دهند بگویند حدثنی، خیلی ضعیف است این قول فوق العاده اما بیشتر قولی که وجود داشت، البته بیشترین قول بالای ۹۵ - ۹۴ درصد بین علمای اهل سنت أنا أنا هم درست نبود که اگر به نحو وجاده باشد أنا أنا هم درست نبود چه برسد به نحو تحدیث، آن که دیگر خیلی، اما این حدیث مبارک ظاهرش این است که می شود از آن ها نقل کرد و اعتماد کرد، عرض کردم این حدیث فعلا در کتاب کافی آمده سندش هم مشکل سندی دارد، قبول این مطلب هم فوق العاده مشکل است، به هر حال آن مبنا را می خواستم توضیح بدهم و اما این مبنائی که ما عرض کردیم این مبنا چون حجیت را ممکن می داند و عقلائی می داند و حجیت را ارجاع می دهد به همان سه تا حجتی که در زمینه عقلا وجود دارد، یکیش

قطع است، یکیش علم عرفی است و یکیش هم وثوق و اطمینان، این مبنا هم می گوید فرق نمی کند، این حجیت در این جا به معنای ترتیب آثار هر مقام برای خودش است، یک مطلب تاریخی نقل می کنیم باید وثوق پیدا بکنیم، مطلب ادبی نقل می کنیم، مطلب مثلاً می گوید که فلانی پنج تا کتاب دارد باید شواهد را اقامه بکند، این مبنا این است یعنی این مطلب هم در سرتاسر بحث های ما وجود دارد و لذا عرض کردیم طبق این مبنا، اگر ما حجیت قبول تعبدی را قبول نکردیم و ارجاع شد به امر عقلائی، فرقی بین موارد به اصطلاح قیام حجت نمی کند، این کراراً عرض کردم متون متعارف در حوزه های ما در ارزیابی معارف دینی غالباً سه تا تقسیم دارند یعنی تقسیم ثلاثی متعارف این است: در یک عده قطع معتبر است و شواهد قطعی معتبر است که عقاید باشد یا حتی اصول فقه، در یک عده ظن معتبر می خواهد، اماره حجت می خواهد که اصطلاح الزامیات و فقه و این هاست، در یک عده هم اماره معتبر هم نمی خواهد ولو ضعیف باشد که اصطلاحاً غیر الزامیات، مستحباب، مکروهات و اخلاقیات، متعارف این است، متعارف این شده که مجموعه معارف دینی را به سه بخش تقسیم می کنند: یا قطعی باید باشد، یا ظن معتبر یا ظن معتبر هم نمی خواهد. عرض کردیم عده ای هم به دو بخش تقسیم می کنند: قطعی و ظن معتبر، حتی مستحبات و مکروهات هم ظن معتبر می خواهد، آن چه که شما می خواهید نسبت بدهید چه اخلاقیات باشد چه فقه باشد، الزامیات باشد و غیر الزامیات باشد بالاخره ظنش باید معتبر باشد، بدون ظن معتبر نسبت داده نمی شود. طبق این مبنای سوم اگر حجیت خاصی را قبول نکردیم و دلیل خاصی نشد معارف دینی مجموعاً یک بخش می شوند: وثوق و اطمینان بهش بیاید، حالا می خواهد در عقاید باشد، در اصول فقه باشد، در فقه باشد، در اخلاقیات باشد، در الزامیات و غیر الزامیات، ما کلاً در مجموعه معارف دینی بلکه کلیه معارفی که ما داریم همین وثوق و اطمینان است، تعبد خاصی نداریم. ارتکاز عرفی برای این است که یا قطع پیدا بشود یا وثوق و اطمینان و یا علم عرفی، شواهد این قدر کافی باشد که مطلب واضح باشد در نظر عرف، بله اگر دقت بکنیم در سیره عقلاً مراد این است، آن مراد جدی، در سیره عقلاً در جاهایی که مثل فقه به معنای باری دارد و حقوقی دارد و آثاری دارد، تنجز دارد، امتثال دارد، عصیان دارد، در این جور موارد اگر بخواهد به اصطلاح اثر را بار بکند با توجه به این که این مطلب ممکن است خلاف واقع باشد اصولاً در این جور موارد به خود آن فرهنگ خاص مراجعه می

.....

کند مثلاً فرض کنید در موارد اعتبارات قانونی بر می گردد به فرهنگ اسلامی، فرض کنید اشاعره می گویند ملاک ندارد، راحت اصلاً ملاکات نیست یا یک عده شان می گویند ملاکات هست لکن خود این قرینه عقلانی کافی است برای این که در نظر این قانون ایجاد مصلحت بکند، علی ای حال این بر می گردد به تصورات و عرض کردیم اگر بنا بشود این مطلب یعنی قبول بشود و بنا بشود شریعت مقدسه راه جدیدی نیاورد، خوب دقت بکنید، عادتاً در مواردی که اعتبارات قانونی است و آثار قانونی دارد مثل این که فلان شعر را فلان شاعر گفته یا نه، شاید در این ها حساب نکنند چون اثری ندارد اما در جایی که آثار دارد بعید نیست اگر شارع تصرفی نکرده عقلاً حس بکنند که اگر ملاک واقعاً دارد، این شارع ملاک دارد و این شارع ملاکاتش لازم است و این طریق هم گاهی اشتباه می کند باید به یک نحوی تدارک کرده باشد، مثلاً یک هیئت اجتماعی دیده و إلا شارع باید جلوی حجیت را در این جا می گرفت یعنی این مراد ما از مقدمات این بود و إلا در مسائل طبی لازم نیست که شارع ملاک قرار بدهد، چه نکته ای دارد ملاک قرار بدهد؟ شما وثوق دارید که این روایت از پیغمبر اکرم است یا از امام سلام الله علیه است لکن خب چه نکته ای دارد؟ مخصوصاً در این نکته که در مطالب طبی تابع واقعیت است و این هم ممکن است اشتباه بکند و مخصوصاً با ملاحظه این که واقعیت فی نفسه مختلف است، مزاج ها مختلف اند، هواها مختلف اند، شهر ها مختلف اند، خود آن ماده گیاهی ای که آمده خودش مختلف است، دارند در خود طب قدیم دارند که مثلاً اطبا گفتند این گیاه دارای این اثر است لکن ما انجام دادیم این اثر بار نشد، این ممکن است این گیاهی بود که مثلاً فرض کنید از یونان یا هند می آوردند یا از چین می آوردند، این گیاهی که الان ما داریم دارای این اثر نیست، چون اختلاف آثار شدیدی است دیگر معنا ندارد این جا بیاید تدارک بکند، اصلاً معنایی برای تدارک ندارد لذا در آن جا می گوید که بر فرض هم خبر و طریقتش صحیح بود چون نکته طبی است، نکته واقعی است نکته تنجز نیست، نکته واقعی است، در نکته واقعی چه چیزی را می خواهد تدارک بکند؟ چه را می خواهد جبران بکند؟ جای جبران نیست، پس بنابراین خوب دقت بفرمایید این یک تصور که ما تعبد داریم، اگر این شد در همه جا جاری کردیم، این طریقه متعارفی که تا حالا در دنیای اسلام بوده، روشن است؟ متعارف در دنیای اسلام این بوده که شارع تعبد کرده و هکذا همین مطلب را هم روی مبنای مرحوم نائینی که شارع تعبد کرده به خبر ثقه و هکذا همین

مبنا هم روی مبنائی کسانی که مثل اخباری ها شارع تعبد کرده، ظاهرش این تعبد چه در اعتبارات قانونی و چه در اعتبارات غیر قانونی پیش می آید.

و اما روی مبنای دیگری که نه این مبحث شارع تعبد خاص ندارد، همان روشی را که عقلا دارند، همان روشی را که در زمینه عقلائی مطرح است نه سیره عرف متساهل، نه حتی عرفی که از تساهل بالاتر است اما اصول عقلانی را مراعات نمی کند مثل عرفی که می گوید إنا وجدنا آباءنا علی هذا، این عرف عقلانی نیست، خب پدرت اشتباه کرده، پدر ما این جوری بود، او لو کان آبائهم لا یعقلون، این واضح است، این را اصطلاحاً ما می گذاریم سیره عرفی ای که از تساهل بالاتر است اما عقلانی هم نیست، آن سیره عرفی کاملاً متساهل و به هم پاشیده که انسان گاهی می رود در جنگل ها و در بعضی از روستا های فوق العاده، آن که اصلاً قابل ذکر نیست، آن که اصلاً از مبنای خارج است، این دو عرف دومی که از آن حد و حدود خارج است لکن خیلی هم اصول عقلائی برش حاکم نیست این را می شود زیر بنای بحث و بررسی قرار داد تا عرف قانونی که عرف عقلائی باشد، اگر در عرف قانونی آمدند یعنی در عرف عقلائی چه قانونیش چه غیر قانونی راه هایی را برای اثبات مطرح کردند و شریعتی آمد و شریعت تصرف نکرد این به همان فهم عقلائی بر می گردد، به همان فهمی که عقلا داشتند و ما نظرم آن است که فهم عقلا این جوری است، این خلاصش این است، بله شارع ممکن است تصرف بکند مثلاً شارع می گوید اگر شاهد عدلین گفتند شما باید تعبد قبول بکنید، این عقلائی نیست، عقلا دنبال وثوق و اطمینان و این ها، اگر شارع مطلبی را قرار داد سوال این است این امکان تعبد دارد؟ بله امکان تعبد دارد، این حرف ابن قبه که امکان تعبد ندارد باطل است، با این که بینه طریقت صرف دارد، می دانید که بینه هیچ مصلحتی توش ایجاد نمی کند، دو نفر عادل می گویند این مثلاً نجس است، این پاک است، این بول است، این آب است، این هیچی ایجاد نمی کند، خبر عدلین لکن مع ذلک کله شارح آن را حجت قرار داده، می گوئیم امکان دارد اصولاً شارع باید نکته ای را در نظر بگیرد که حجت قرار بدهد، اگر وثوق نمی آورد حتماً نکته ای را در نظر گرفته، حالا آن نکته را ما تصور بکنیم یا نکنیم آن بحث دیگری است، در کلمات عامه غالباً روی این نکته بحث نشده، آنی که من دیدم البته، عرض میکنم، خیلی بعید العهد است، تازگی نگاه نکردم، دیشب نشد که بنشینم دو مرتبه

کتاب اصول اهل سنت یا ذیل آیه مبارکه را نگاه نکنم، در کتاب عامه علی ما ببالی نکته ای نقل نشده لکن فکر می کنم غالباً، در فکرم
خطور کرد شاید به مناسبت آیه ذیل آیه آن تصبیوا قوما بجهالة، احتمال می دهم یک چیزی شبیه مبنای تتمیم کشف مثلاً می خواهد
بگوید شارع خبر عدل دیگر جهالت نیست، فکر می کنم، احتمال می دهم دیدم، حالا می گویم نسبت نمی دهم اگر آقایان ملاحظه
فرمودند این کتاب تفسیری در ذیل آیه و کتاب اصول هم در ذیل بحث حجیت خبر، اگر این معنا که به ذهن من آمده اشتباه نباشد
چیزی شبیه مبنای تتمیم کشف است به قرینه آن تصبیوا قوما بجهالة، آن تصبیوا قوما بجهالة یعنی خبر عدل جهالت نیست، وقتی خبر
فاسق جهالت شد خواهی نخواهی مفهومی این است که خبر عدل جهالت نیست، جهالت نباشد یعنی علم است، این تتمیم کشف است
لکن الان در ذهنم نیست، الان هر چه فکر می کنم یعنی دیشب هم فکر کردم به ذهنم نیامد که در کتاب اهل سنت یا در تفاسیر این
مطلب را دیده باشم که این ها تعبیر به تتمیم کشف کردند، این تتمیم کشف بیشتر از زمان مرحوم نایینی به این طرف است و إلا یادم
نمی آید الان در ذهنم حضور ذهن ندارم. این تا این جا چند تا مبنا.

و اما مبنای تتمیم کشف عرض کردیم یک احتمالاً این مبنا زیر بنایش همان قاعده باشد که معنای حجیت را عمل می داند و عمل را
تابع علم می داند، اصلاً نکته حجیت علم است چون حجت یعنی ما یک چیزی را نگاه می کنیم طبق او عمل بکنیم، عدل هم از این
جهت حجت است که طبقش عمل می شود، عبارات شیخ انصاری هم چند مرتبه خوانده شد، احتمالاً این ها زاویه بحثشان در حجیت
این نکته است که حجت یعنی عمل کردن، علم هم به دنبالش عمل می آورد، شما اگر در اتاق تاریکی هستید حالت خاصی ندارید اما
اگر چراغ روشن کردید دیدید در مقابلتان بلا نسبت آن چیزی که بوده مثلاً مار است یا آن چه که بوده ریسمان است، طبق این علمتان
تصمیم می گیرید و عمل می کنید و لذا احتمال، در حد احتمال می دهم که این ها نکته شان، عرض کردم چون تصریح نکردند یعنی
هست در عباراتشان، به این نحوی که من می گویم، منم خیلی وسواس دارم، این ها اصرار می کنند که حجیت تابع کشف است، این
را که من می دانم اما این که این چرا تابع کشف باشد یک احتمال این است، یک احتمال هم بیشتر ظواهر عباراتشان است حجیت
قطع ذاتی است و قابل بحث نیست، نه قابل اثبات است و نه قابل نفی است، اصلاً قابل تفکیک است و اصولاً اگر حجیت قطع نباشد

هیچی حجت نخواهد شد چون بالاخره حجیت منتهی به قطع می شود، آن هم به خاطر خودش حجت نباشد و اصولا در نظر عرف چنین چیزی وجود دارد، اگر قطع پیدا کرد در عرف عقلا، اصلا بحث عرف عقلا نیست، ما قطع پیدا کردیم دیگر چیزی نیست که بخواهیم دنبال او برویم، قطع یعنی کاملا او را می بینیم، اگر هم در جایی دلیل داشته باشیم در مناقشه، مناقشه بکند مناقشه می کند که ما قطع پیدا نکنیم و إلا با پیدا کردن قطع نمی تواند ردع بکند، این هم در ضمن کلماتشان بیشتر است.

طبق این تصور دیگر بحث جامعه و مصالح و مفاسد و تاریخ نیست، بحثی که هست این است که هر جا ما ظن معتبر داشتیم شارع آن را، اصلا دیگر نکته حجیت این نیست که ملاک و جبران و ... اصلا این بحث ها مطرح نیست، عدالت و نمی دانم کتب معتبره، اصلا این بحث ها مطرح نیست، بحث ها این است که ظنی را، یک چیزی را عقلا حجت کردند که قطع باشد، بقیه را هم شارع یا عقلا، حالا آقای خوئی معتقدند که عقلا خبر ثقه را هم معتبر دانستند، البته عرض کردم تصویر این تعبد در خبر ثقه و در سیره عقلایی خالی از شبهه نیست، نه این که خالی از شبهه نیست، یعنی اشکال دارد و واقعا هم صحیح نیست، حالا به هر حال پس بنابراین روی این تصور خوب دقت بکنید، این هم دیگر فرق نمی کند، می خواهد مبنای لغوی باشد، معنای لغوی باشد، غیر لغوی باشد، در تمام موارد وقتی آمد گفت که خبر واحد حجت است در تمام موارد شامل می شود، یا خبر عدل یعنی به اصطلاح این می آید تفسیر می کند، حجیت خبر عدل هم به خاطر تتمیم کشف است، اگر اجماع را هم که تلقی اصحاب باشد کاشف بداند و بگوییم که بله خبر این کاشفش که قطعی که نیست، ظنی است، اگر آمد گفت اجماع حجت است و شما به اجماع حجت عمل بکنید آن جا هم باید بگوییم تتمیم کشف است، دیگر در بحث حجیت دنبال مصلحت و مفسده و این حرف ها نرویم، جبران و ملاکات و فرق بین موارد و لذا مثل مرحوم آقای خوئی که خبر ثقه را حجت می دانند تعبدا، معتقدند این حجیت هم اختصاص به احکام ندارد، در موضوعات هم می آید. در همه موارد است، در تاریخ هم می آید لذا اگر دقت بکنید ایشان در مباحث رجالیشان اگر دیده باشید در مباحث رجالی ایشان وقتی مثلا یک خبری را نقل می کنند در تضعیف شخصی یا تقویت شخصی، ایشان سند آن خبر را هم بررسی می کنند، فرق نمی کند، همچنان که در احکام سند را بررسی می کنند همین کاری که سنی ها می کنند نسبت به عدالت، خوب دقت بکنید! نسبت به عدالت اهل سنت انجام

می دهند، ایشان هم همان کار را می کنند نسبت به وثاقت، لذا خبر اگر صحیح نباشد ایشان قبول نمی کند، در رجال مثلا در موضوعات خارجی، البته این خودش یک بحث جداگانه ای است، اصولا ما افرادی داریم حتی مثل نجاشی در مواردی ظاهرا حکم می کند به نکته ای و بعدا حدیثی می آورد و آن حدیث سندش روشن نیست، این کار را علامه زیاد دارد، علامه در خلاصه مواردی را افراد تضعیف یا توثیق می کند به خاطر روایاتی که در کتاب کشی هست و آن روایات هم گاهی اوقات خیلی ضعیف است نه کم، فوق العاده ضعیف است، دیگر وارد این بحث نمی شوم، علی ای حال آقای خوئی مبنایشان این است که خبر واحد که حجت است، خبر ثقه که حجت است هیچ فرقی در جمیع مواردش ندارد، طب باشد، نجوم باشد، فلکیات باشد، ریاضیات باشد، فقه باشد، اخلاق باشد، تفسیر باشد، الهیات باشد، هر خبری در هر موضوعی اگر راویش ثقه بود این را عقلا بنا گذاشتند به حجیتش

پرسش: حجیت این جا به معنای (مبهم ۲۵:۲۷) نیست، در معنای اسناد به شارع است

آیت الله مددی: کاشف تام است، ایشان به معنای کاشف تام، مثل مرحوم نائینی

لذا ایشان دیگر فرقی نمی کند در حجیت خبر، مثل اهل سنت که آن جا عدالت دارد، غرض ما این است که ما مبانی را توضیح بدهیم، این مبانی را خوب دقت بکنید که اشتباه نشود، بله مشهور بین اصحاب ما این است که خبر ثقه یا خبر عدل در موضوعات خارجی حجت نیست، این مشهور است و در موضوعات خارجیه حتما تعدد می خواهد و عدالت یعنی خبر ثقه هم کافی نیست، عدلین، شاهدین عدلین، این را قائلند اصحاب ما، مشهور بین اصحاب ما خبر واحد را که حجت گرفتند در خصوص احکام گرفتند، در موضوعات خارجی خبر واحد در بینشان حجت نیست لذا مثلا توثیق را چون جز موضوعات خارجی می دانند مثلا به قول نجاشی تنها یا شیخ طوسی تنها کافی نمی دانند مثل صاحب مدارک، صاحب مدارک هم مبنایش همین است، مرحوم صاحب مدارک حدیثی را صحیح می داند که ثقه نقل بکند و ثقه را کسی می داند که دو نفر او را توثیق کرده باشند نه یک نفر، خیلی شرطش سخت است، آن شخصی هم که می خواهیم ثقه بدانیم دو نفر باید توثیق کرده باشند، چرا؟ چون ایشان توثیق را از مقوله شهادت می داند، در شهادت هم تعدد معتبر است هم عدالت، آقای خوئی چون توثیق را از باب شهادت نمی داند، اخبار حسی می داند و از باب حجیت خبر ثقه لذا نه تعدد

.....

قائلند نه عدالت، این حفظ مبانی افراد همیشه در ذهن، البته اصحاب ما راجع به این نکته که باید تعدد باشد و عدالت باشد عادتاً به حدیث مصعده تمسک کردند یعنی برنامه شان این است که فرض کنید مثلاً اگر آیه مبارکه *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ دَلَّالَتْ بِهِ حُجَّتُ خَيْرٍ* عدل می کند این در موضوعات خارجی نیست، خوب دقت بکنید! ظاهرش که اطلاق دارد مخصوصاً خود این قصه ولید ابن عتبه در این که فلانی ها مرتد شدند اصلاً موضوع خارجی است، اصلاً شان نزول آیه مبارکه در موضوع خارجی است اما آن ها می گویند این در موضوعات خارجی نیست، خوب دقت بکنید، نکته اش هم نه انصراف دلیل، نکته اش هم روایت مصعده است و الاشیاء کلها علی ذلک حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البینه، بینه را به معنای شاهدین عدلین گرفتند، یستبین علم، یا علم پیدا بکنید یا بینه بیاید، لذا به اسناد این روایت گفتند در موضوعات خارجی خبر واحد یا ثقه یا عدل کافی نیست، لابد من التعدد، باید تعدد باشد به خاطر این روایتی که عرض کردم، البته آقای خوئی اشکال دارند در روایت، سند اشکال دارند به خاطر مصعده، دلالت هم به خاطر این که بینه مراد چیزی است که یُبَیِّنْ غیره، حجیت دارد، مراد این است نه مراد شاهدین عدلین، معنای لغویش را گرفتند، معنای چیز نیست و إلا مراد شاهدین عدلین نیست، مراد هر چه که حجت باشد و خبر ثقه هم به نظر ایشان حجت است، آن کفایت می کند. علی ای حال فعلاً وارد آن بحث نمی شویم، بحث را تا این جا فعلاً روی عده ای از مبانی توضیح داده شد و نتیجه هایی که برایش بار می شود و سرّ این نتایج را هم اشاره اجمالی کردیم پس بنابراین کسانی که قائل به تعبد اند مخصوصاً اشاعره که علت چیست، نکته چیست، تحلیل و این ها را قبول دارند، آن چه که قبول دارند شارع تعبد کرده است این را حجت می دانند، این حجیت تعبدی را عرض کردم حتی کشاندند به موضوعات خارجی، همین دیروز عرض کردم همین خبری که مسروق از ام رومان نقل می کند در ذیل آیه مبارکه افک راجع به دخترش عائشه نازل شد، ربطی به احکام ندارد، یک بحث تاریخی است، یک بحث تفصیلی است، می گوید چون این طرف ثقه است و سندش درست است ما قبول می کنیم با این که یک امر واقعی و خارجی است، عرض کردم خود اهل سنت نوشتند که مسروق وقتی آمد از اهل یمن آمد ام رومان فوت کرده بود یعنی اصولاً مسروق ملاقاتی با ام رومان نداشت، قطعاً با این مقدمات حدیث که باطل می شود، چطور می شود از مرده حدیث نقل کرد لکن و عرض کردیم عده ای هم از اهل سنت این حدیث را

قبول نکردند، حالا در بخاری هم هست، عده ای هم قبول نکردند به خاطر این که خلاف تاریخ است، عده ای هم گفتند نه یعنی تمسک به آیه مبارکه و عرض کردیم این تعبد به آیه مبارکه آن قدر بالا رفته در پیش بعضی ها، چند بار عرض کردم مثل ابن هزم در الاحکام می نویسد به این که خبر عدل، خبر صحیح به منزله آیه است اصلا، جز آیات قرآن است، خبر صحیح را که عرض کردم کل خبر یرویه عدل ضابط عن مثله إلى اخر الاسناد من غیر شدوذ و لا علة، اصلا می گوید این حکم آیه است، إنا نحن نزلنا الذکر شامل این هم می شود، تصریح می کند، عجیبش این است یعنی این قدر تعبد را بالا برده که در حکم آیه باشد، در قرآن آیاتی هم هست که تاریخ را نقل می کند، قصص انبیای سابقین است، لذا این ها خبر را به جمیع اشکالش، ابن هزم خیلی مقید است، البته خود ابن هزم هم

پرسش: حرفش درست است چون صحیح بخاری تا حالا باقی مانده شاید بعد هم تا قیامت باقی بماند

آیت الله مددی: نه بابا، الان این جلد ۱ فتح الباری که مال ابن حجر است نگاه بکنید، یک چندین لیست دارد اعتراضاتی که به بخاری وارد شده است، یک لیستش مثلا روایتی که بخاری از آن ها حدیث نقل می کند و در آن ها طعن دارند، طعن های سنگین دارند، اصلا به ترتیب حروف الفبا، آن قدر زیاد است مثلا حرف الف، ابان فلان، بعد حرف ب، بعد حرف جیم، این قدر زیادند، در روات خود بخاری عده زیادیشان و عده ای هم سعی کردند جواب بدهند، این ها قبول نمی کنند. مثلا عدل بودن آن ها، این ها مثلا به شیعه اشکال می کنند که سب صحابه می کنید یا لعن صحابه، مروان ابن حکم، مروان معروف، معروف است که در جنگ جمل طلحه را او کشت، حالا خنده دار هم هست چون طلحه و مروان و پسر عثمان و عائشه برای خونخواهی عثمان آمدند، همه هم در یک ارتش اند برای این که خونخواهی عثمان بکنند، انتقام خون عثمان، آن وقت مروان حس می کند طلحه حواسش نیست از عقب او را با تیر می زند، به پایش هم تیر می زند، خود مروان یعنی یکی از عشره مبشره می کشد، حالا بالاتر از این داریم؟ سب صحابه مشکل درست می کند، کشتن یکی از چون طلحه جز عشره مبشره هست، یکی از عشره مبشره را مروان می کشد و حتی دارد که این قدر خون از او رفت یعنی این طور نبود، حتی افتاده بود و ناله هم می کرد، در ارتش خودش، ارتشی که خودش فرمانده اش بود، این هم از سو

اعمال و سو رفتاری که دارد و آثار مخالفت با امیرالمومنین، حتی دارد که نیم خیز بود، هی سفارش می کرد بیایید پایین، هیچ کس به او اعتنا نمی کرد، لشگر خودش، این قدر خون رفت تا مرد، این هم، بخاری از این نقل می کند، این واقعا برایشان یک مصیبتی است، این بحث کوتاهی نیست، بحث کمی نیست.

پرسش: از مروان نقل می کند؟

آیت الله مددی: از مروان نقل می کند، این تصور را بکنید، این قاتل احد عشر مبشره است، این بحث سب صحابه نیست، حتی در یک متنی البته در همه کتب تاریخ نیامده، در یک متنی من دیدم که رو می کند به پسر عثمان می گوید کیفیت احد قتلة ابیک، یکی از قاتل های پدرت را انتقامش گرفتم، حالا خنده دارش هم هست که طلحه آمده به عنوان خونخواهی، این به او می گوید این قاتل پدرت است، اصلا قاتل عثمان است، اینی که آمده به عنوان رهبر و فرمانده این گروهی که اسلحه به دست گرفتند با امیرالمومنین می جنگند به عنوان خونخواهی عثمان و انتقام از خون عثمان، بعد مروان می گوید این جز قاتل های عثمان است!

پرسش: یک نقلی هم هست که دنبال قاتل ها نمی گردند چون کشتیم تمام شد

آیت الله مددی: این را من ندیدم، اما این را من کیفیت احد قتلة ابیک دیدم، تبعاً ابن حجر به دست و پا افتاده چطوری مروان را یک کاریش بکند، چطور بخاری می آید از همچنین شخصی نقل می کند؟ این که شما فرمودید بخاری مشکلات دارد، آن عمران ابن حطان واقعا مشکل دارد، جز کسانی است که جز خوارج است و لعن و سب امیرالمومنین می کند، این که جز صحابه است، این عمران ابن حطان حتی در این کتب نوشتند که بخاری یکی از او نقل کرده ولی دروغ است دو تا از او نقل کرده، البته فتح الباری هم نوشته، البته راست است که نوشته مقرونا از او نقل کرده است یعنی خبری نیست که او تنها گفته، یک خبر از کس دیگر نقل کرده از عمران ابن حطان هم نقل می کند اما در فتح الباری که دیگر خیریت این صناعت است نوشته یک خبر واحد، من دو تا پیدا کردم یعنی در بخاری دو جا از عمران ابن حطان دارد، این واقعا یک مصیبتی است برای آن ها که از یک کسی که راس اشداء علی امیرالمومنین است و

همان شعر معروف که مدح می کند ابن ملجم را، غرض این که و تعریف ابن ملجم می کند، غرض این که شما فرمودید نه این جور نیست.

پرسش: شاید در نقل خبر ثقه می داند ولی عقایدش را قبول ندارد

آیت الله مددی: نه نمی تواند، ثقه باید عدل و ضابط باشد، عدل نیست که. عدل باید باشد، این که عدلش نمی داند

پرسش: در منبع خودشان عدل می دانند

آیت الله مددی: نه نمی دانند، اگر می دانستند که چرا اعتراض می کنند به بخاری.

پرسش: در مبنای خودشان اجتهد و اخطا، اجتهد کرد و خطا کرد.

آیت الله مددی: نه قبول دارند جای اجتهد نیست، عمران ابن حطان که جای اجتهد نیست، چون عمران ابن حطان یک چهره، حالا غیر

از این که بحث تمام شده فردا یک نکته دیگری را باید بگوییم، چهره عجیب این است که از عائشه هم نقل می کند، من نمی فهمم

این شخصی که این طور تند است این چه رابطه ای دارد، دو موردش هم در بخاری از عائشه است و از کسانی است که نسبتا از

عائشه زیاد حدیث نقل می کند، این هم چیز عجیبی است یعنی دشمنی با امیرالمومنین گاهی تا این جا ها می کشاند.